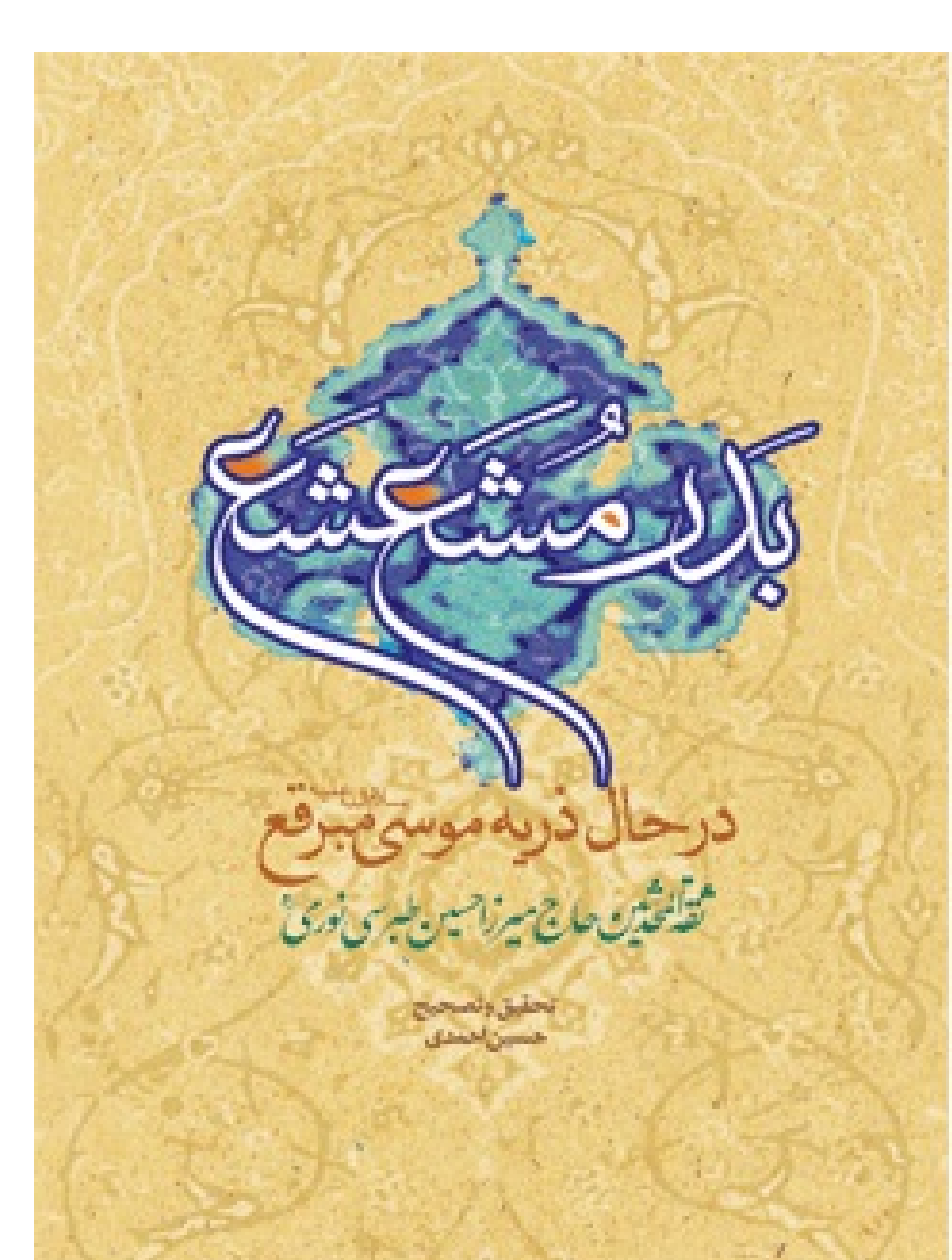

بدر مشعشع
در حال ذریه موسی مبرقع
خاتم المحدثین حاج میرزا حسین طبرسی نوری
تحقیق و تصحیح
حسین احمدی


بسم الله الرحمن الرحیم

بدر مشعشع در حال ذریه موسی مبرقع

نویسنده:

میرزا حسین محدث نوری

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بدر مشعشع در حال ذریه موسی مبرقع

مشخصات کتاب

سرشناسه : نوری حسین بن محمد تقی ۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ق.

عنوان و نام پدیدآور : بدر مشعشع در حال ذریه موسی مبرقع علیه السلام(فرزند امام جواد علیه السلام درقم) مؤلف حسین نوری تصحیح و تحقیق حسین احمدی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۴۷ ص.

شابک : ۴۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۱۲-۴

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : موسی بن محمد، (ع)، ۲۱۴ - ۲۹۶ق.

موضوع : امامزادگان -- ایران -- قم

شناسه افزوده : احمدی قمی حسین ۱۳۴۱ - مصحح

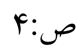
رده بندی کنگره : BP۵۳/۵ /م۷۶ ن۹ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۸۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۱۵۲۰۲

ص:۱

اشاره



مقدمه ناشر

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله:

مَنْ وَرَّخَ مُؤمِناً فَکَأَنَّما أَحیاهُ

هرکس مؤمنی را در تاریخ بگزارد گویی او را زنده کرده است.(۱)

نخستین کسی که از فرزندان امام جوادعلیه السلام در سال ۲۵۹ ه.ق به قم آمد، موسی مبرقع فرزند بلافصل امام نهم می باشند و قبر مبارکش به نام بارگاه شاه زاده موسی مبرقع در کنار مقبره چهل اختران در محله آذر شهر مقدس قم معروف و مشهور است. وی در شب چهارشنبه ۲۲ ربیع الثانی سال ۲۹۶ ه.ق رحلت فرمود و اکنون مزار او با گنبد و صحن باشکوه مورد توجّه است. (موسی شمایلی زیبا و صورتی نورانی داشت و به روی خود نقاب می افکند، از این رو او را موسی مبرقع خواندند.)

همه سادات رضوی از نسل او هستند، محلّی که هم اکنون مرقد او در آن قرار گرفته، خانه او بوده است و در کنار قبرش یکی از نواده های ایشان احمد بن محمّد بن احمد بن موسی مبرقع مدفون است.

کتاب بدر مشعشع در احوال موسی مبرقع علیه السلام که توسط محدث کبیر حضرت آیت اللَّه علامه محدث نوری رحمه الله تألیف و در سال ۱۳۰۸ه.ق در

۱- ۱. محدث قمی، سفینه البحار، چاپ اسوه، ج ۸، ص ۴۳۵.[م

بمبئی هندوستان چاپ گردیده(۱) و سال ها است که نایاب می باشد به لطف و عنایت علی بن موسی الرضا و امام جواد و حضرت فاطمه معصومه علیهم السلام توسط این حقیر آماده و در انتشارات مسجد مقدس جمکران(۲) به زیور طبع آراسته گردید و چون سادات کثیری از نسل امام جوادعلیه السلام در قم می باشند امید است بهره کافی و وافی از این کتاب ببرند.

و پاورقی هایی که مربوط به حواشی کتاب چاپ بمبئی با علامت [ب و پاورقی های این چاپ با علامت [م مشخص گردیده است.

در پایان راهنمایی های سروران گرام را بر دیده منّت می نهیم.

شهر مقدس قم

حسین احمدی (قمی)

ص:۶

۱- ۲. این نسخه به خط مرحوم آقای حجت الاسلام حاج میرزا محمّد حسن حسنی است.[م

۲- ۳. با توجّه به اینکه علامه بزرگوار محدث کبیر میرزا حسین نوری طبرسی کتاب تاریخ قم را که تألیف شیخ فاضل خبیر ماهر حسن بن محمّد بن حسن قمی که معاصر شیخ صدوق است را با الفاضی همچون «در نهایت اتقان و احکام چنین می فرماید» مکتوب فرموده اند و تاریخ بنای مسجد مقدّس جمکران هم در آن کتاب آمده و سبب تأیید بیش از بیش آن تاریخ می باشد توسط انتشارات مسجد مقدّس جمکران چاپ گردید.[م

هو اللّٰه تعالی شانه

این رساله شریفه مسمی به بدر مشعشع در حال ذریه موسی مبرقع از مؤلفات جناب مستطاب عمده العلماءالعاملین فاضل عصره وفرید دهره غواص بحارالاخبارالمبرء من کل شین و المتحلی بکل زین مولانا الحاج میرزا حسین النوری الطبرسی متع اللّٰه المسلمین بکتابه وحیاته حسب الفرمایش جناب مستطاب جلالت مأب نتیجه العلماء الاعلام آقای حاجی شیخ علی محلاتی حایری دام عزه و علاه صورت انتباع یافت ۱۳۰۸

ص:۷

الحمدللّه رب العالمین و الصلوه علی اشرف بریته محمّد و عترته البرره

و بعد؛ چنین گوید بنده مذنب مسیٔ حسین بن محمّد تقی نوری طبرسی حشرهما اللّه تعالی مع موالیهما الاطهار(۱) که در این سال فرخنده مآل بعضی از نجباء سادات کشمیر ایده اللّه و وفقه لما یحبّ ویرضی(۲) به زیارت ائمه عراق علیهم السلام مشرف شد و چون به ناحیه مقدسه سر من رای (سامراه) رسید از این احقر از حال موسی المبرقع بن الامام الهمام ابی جعفر محمّد بن علی الجوادعلیهما السلام(۳) و ذریه او سؤال کرد که آیا قدحی در سادات رضویه از جهت انتساب ایشان به محمّد اعرج پسر احمد پسر موسی مذکور رسیده چنانچه در بلاد ما شهرت دارد یا خیر و حسب خواهش ایشان این چند کلمه در این اوراق ثبت شد و نام آن را بدر مشعشع در حال ذریه موسی مبرقع گذاشتم.

۱- ۴. یعنی خداوند متعال آن دو را با موالی خود امامان معصوم علیهم السلام محشور بفرماید. [م

۲- ۵. یکی از سادات نجیب کشمیر - که خداوند او را تأیید نموده و به آنچه محبوب و مورد رضایت خداست موفق بدارد -. [م

۳- ۶. تصریح به آن که آن حضرت در قم وفات یافته است، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۶۵ و ج ۹۹، ص ۲۷۵ به نقل از شیخ مفید؛ تحف العقول، ج ۶۲، ص ۲۵۴؛ [م

بدانکه شیخ فاضل خبیر ماهر حسن بن محمّد بن حسن قمی که معاصر شیخ صدوق است و عصرش قریب به عصر سیّد محمّد اعرج مذکور است و از اهل وطن او است در کتاب قم که مشهور است به تاریخ قم و به جهت کافی الکفات صاحب بن عباد نوشته در نهایت اتقان و احکام، چنین می فرماید بعد از ذکر جمعی از سادات حسینیه که به قم وارد شدند، دیگر از سادات حسنیه از سادات رضائیه از فرزندان امام رضاعلیه السلام موسی بن محمّد بن علی بن موسی الرضاعلیهم السلام، صاحب رضائیه ابو علی الحسین بن محمّد بن نصر بن سالم گوید: اوّل کسی از سادات رضویه که به قم آمدند از کوفه، ابوجعفر موسی بن محمّد بن علی بن موسی الرضاعلیهم السلام بود و در سنه دویست و پنجاه و شش از کوفه به قم آمده و به قم مقام گرفت و پیوسته برقع(۱) به روی فرو می گذاشتی تا آن گاه که عرب قم بدو پیغام فرستادند که تو را از مجاورت و همسایگی ما بیرون باید رفت.

پس ابو جعفر موسی بن محمّدعلیه السلام از قم به کاشان رفت، چون به کاشان رسید، احمد بن عبدالعزیز بن دلف العجلی او را اکرام کرد و ترحیب(۲) نمود و خلعت های بسیار و بارگیرهای نیکو و چندین تجمل بدو بخشید و مقرر گردانید که هرسال یک هزار مثقال طلا با یک اسب مسرج بدو دهد.

۱- ۷. نقاب [م

۲- ۸. خوش آمدگویی، مرحبا گفتن. [م

پس ابوالصدیم الحسین بن علی بن آدم و یکی دیگر از رؤسای عرب در عقب او بیرون آمدند، حال موسی بن محمّد بن علی بن موسی الرضاعلیهم السلام از قم پرسیدند و اهل قم را به سبب بیرون کردن موسی بن محمّد بن علی بن موسی الرضاعلیهم السلام توبیخ کردند. پس رؤسای عرب را به طلب ابی جعفر موسی بن محمّدعلیه السلام بفرستادند تا شفاعت کردند و او را به قم باز آوردند و بسیاری اعزاز و اکرام کردند و از مال خود از برای او سرای بخریدند و همچنین چند سهم از قریه هنبرد و اندریقان و کارچه از برای او از ورثه مزاحم بن علی اشعری بخریدند و بیست هزار درهم از برای او قسمت کردند و بدو دادند.(۱)

و از غیر ابی علی روایت است که چون عرب قم به ابی جعفر بن موسی بن محمّد بن علی بن موسی علیهم السلام پیغام فرستادند که: تو را از همسایگی ما بیرون باید رفت، او برقع از روی برانداخت و ایشان او را بشناختند. پس محمّد گفت: همّت و اعتقاد ایشان محقق شد و این سرای و سهام و اموال بدو دادند.

پس موسی ابن محمّد بن علی بن موسی علیهم السلام قصد عبدالعزیز بن دلف کرد و عبدالعزیز او را اعزاز و اکرام و خلعت ها و مرکب ها بخشید

---

۱ - ۹. این ابوعلی ابا غرجد از خدام رضویه بودند و نصر و سالم از غلامان حضرت جوادعلیه السلام بودند چنانچه بیاید و صاحب رضائیه یعنی مصاحب سادات رضویه منه. عبارت کتابی در اینجا خالی از غلط نبوده نسخه هم منحصر، لهذا به همان نحو نقل شده منه، این هر سه قریه از قرای طبرش است که حال او را تفرش می گویند منه.[ب

و وظیفه سالیانه معین کرد چنانچه یاد کرده شد و بعد از آن به قم مراجعت نمود و دیگر باره اهل قم او را اعزاز و اکرام کردند و از دنیا متمتّع و مرفه گردانیدند چنانچه مستغنی شد.

بعد از آن او را احتیاج نبود که به شهرهای دیگر رود به جهت وجود معاش و به قم املاک خرید و آب و زمین پیدا کرد و متوطّن شد.

خواهران او و بعد از او خواهر زینب و اُمّ محمّد و میمونه دختران محمّد بن علی علیه السلام در طلب او از کوفه به قم آمدند تا این که می گوید: و موسی بن محمّدعلیهم السلام به قم مقیم بود و از آنجا به جای دیگر نرفت تا آن گاه که او را وفات رسید در شب چهارشنبه روز آخر ماه دی، هشت روز از ماه ربیع الآخر مانده، سنه دویست و نود و شش هجریه. و او را در سرایی که معروف بود بدو، که الیوم مشهور است به مشهد او، دفن گردید و در قدیم آن سرا معروف بوده است به محمّد بن الحسن بن ابی خالد اشعری ملقب به شیبوله و اوّل کسی را که بدین سرا دفن کردند موسی بن محمّد بن علی بن موسی علیه السلام بود. تا این که می گوید:

بعد از آن میمونه دختر موسی وفات یافت و او را به مقبره بابلان دفن کردند و این قبّه که به قبه فاطمه علیها السلام ملاصق است بر سر تربت او بنا نهادند و خواهر او زینب بنت موسی از او میراث گرفت.(۱)

۱- ۱۰. در نسخه موجود از این کتاب، ذکری از احمد بن موسی بن محمّد نشد محتمل است که در نسخه ساقط شده یا چون احمد به قم نیامده بود معترض حال او نشد، چون غرض مصنف ذکر ساداتی است که به قم آمده بودند منه.[ب

و بعد از آن ابو علی محمّد بن احمد بن موسی بن محمّد بن علی الرضاعلیهما السلام

از کوفه به قم آمد و بعضـی از دختران او فاطمه و امّ سـلمه، چون ابوعلی محمّد به قم رسید عرب قم در اعزاز و اکرام او مبالغه کردند و گویند که عرب بدو پیغام فرستادند که از شهر ما بیرون باید رفت.

ابوعلی محمّـد جواب گفت که: این شـهر از آن شـما نیست، ملك و زمین از آن خـدای است، هرکس که خواهد در آن فرود آید.

پس عرب عذر خواسـتند و او را از خود خوشـنود کردند و گرامی داشـتند. و ابو علی محمّد بسیار مردی فاضل بوده است و به غایت پرهیزگار و خوش محاوره و خوش منظر و فصیح و دانا و عاقل.

و روایت کند احمد بن اسـمعیل(۱) بن سـمکه نحوی که: چون ابومسـلم محمّد بن بحر اصـبهانی، والی و عامل قم شد، هر روز جمعه بر مرکب نشسـتی و به زیـارت رؤسـای قم برفتی و حقوق ایشان بگـذاردی و حرمت داری کردی. اتفاقاً روز جمعه سوار شـد و من در صـحبت او بودم، ابتـدا کرد به زیارت ابی علی محمّـد بن الرضا چون به صـحبت او درآمـد، ابوعلی در موضـعی پاکیزه نشسته بود و جام های سبز پوشیده، ابو علی سلام کرد و اکرام نمود و سعی او را شکر گفت.

چون ابو مسلم از صحبت او بیرون آمد به راه سرای عبداللّٰه بن

ص:۱۳

۱- ۱۱. این احمد از بزرگان علما و اهل فضل است و او استاد ابن عمید وزیر معروف است و خود از تلامذ احمد بن محمّد بن خالد است و روایت می کند از او جعفر بن محمّد بن قولویه استاد شیخ مفید و صاحب کامل الزیاره منه منه. [ب

عباس علوی رفت، چون به در سرای او رسید فرود آمد و در صحبت او رفت. او را دید در سرای خود نشسته و گرد بر گرد او قفس های قُمریان(۱) و مرغان نهاده بودند. ابومسلم سلام کرد و بازگردید و آمد تا به سرای ابی سهل بن ابی طاهر اشعری، و او را نیز بدید و زیارت کرد و حقّ او بگذارد. پس بر مرکب نشست و آمد تا به صحبت علی بن احمد بن علی الشجری و او را سلام و زیارت کرد و باز گردید و مرا گفت: ای ابا علی! تشبیه نمی کنم ابا علی یعنی محمّد اعرج بن الرضا را در سکون و در نشستن و فضل إلّا به ائمه علیهم السلام و عباس علوی را تشبیه نمی کنم مگر به مردمانی که ایشان را دیده ام به بغداد به درب طاق، پس چرا شما به امامت ابی علی قائل نمی شوید و او را امام نمی دانید با وجود آن که جمیع خصلت های خیر در او جمع و موجود است؟

من گفتم: معاذاللّٰه که ما به غیر از ائمه دوازده گانه که امامت ایشان محقق است و روشن است و دوستی ایشان ما را واجب و لازم است و بدان اعتقاد داریم دیگری را امام دانیم، چه اگر ابوعلی دعوی امامت کند و با وجود شرف نسبت و شهرت فضل او، از او بیزار شویم؛ چنانچه از جعفر کذاب بیزار شدیم به سبب دعوی امامت کردن.

پس ابومسلم گفت: من از اعتقاد و گفتار شما در تعجبم. و ابومسلم را مذهب اعتزال بوده است.

۱- ۱۲. نوعی پرنده م

– و ابوعلی را به قم، بریهه و ام کلثوم خـدای عزّوجلّ روزی کرد و بـداد و بعـد از ایشان ابوعبداللّه احمد در وجود آمده اسـت در ماه شوال سـنه سیصد و یازده هجریه: و ابوعلی به قم وفات یافت روز یکشنبه روز اوردی بهشت ماه(۱)، سه روز از ماه ربیع الاول گذشـته، سـنه سـیصد و پانزده، و او را به مقبره محمّـد بن موسـی دفن کردنـد و از پسـر او اباعبـداللّه احمد و از دختران، فاطمه و ام سـلمه و بریهه و ام کلثوم از پس وفات او باز ماندنـد و بعد از وفات او خواهرش امّ حبیب دختر احمد از کوفه به قم آمد و با فرزندان برادرش به قم بود و بعد از آمدن او زینب دختر موسی وفات یافت و او را در مشهد برادرش محمّد بن موسی دفن کردند و اُمّ محمّد بنت احمد از او میراث گرفت.

و اُمّ محمّد به شهر قم روز پنج شنبه، روز ایران از ماه مرداد، بیست و یک روز از ماه ربیع الآخر گذشته، سنه سی صد و چهل و سه وفات یافت و او را در مشـهد محمّـد بن موسـی دفن کردنـد و فرزندان برادرش ابی عبداللّه و فاطمه و امّ سـلمه و بریهه و ام کلثـوم میراث او برداشـتند. پس از آن ترکه به ابی عبـداللّه(۲) و فرزنـدان او دادنـد و بـا خواهران مصالحه کردنـد بر چیزی که ایشان بدو راضی شدند و او مجموع ترکه با املاک برداشت.

پس فاطمه دختر محمّد بن احمد، شب پنج شنبه روزِ تیر، ماهِ بهمن،

۱– ۱۳. در ماه فرسـیه از برای هر روز از ماه اسم مخصوص است چنانچه در کتب تواریـخ مضـبوط است هر که خواهد به آنجا رجوع کند، منه.[ب

۲– ۱۴. یعنی احمد بن محمّد بن احمد بن موسی المبرقع، منه.[ب

یازده روز از ماه شوال گذشته سنه سیصد و چهل و سه هجریه وفات یافت و او را ایضاً در مشهد محمّد بن موسی دفن کردند و امّ سلمه میراث او برداشت زیرا که هر دو از یک مادر بودند. پس ابی عبداللّٰه و امّ سلمه اتفاق کردند بر آن که ابی عبداللّٰه سَدُسِی از ترکه فاطمه را دارد.

و بعد از آن بریهه بنت محمّد بن احمد وفات یافت و او را در مشهد محمّد بن موسی دفن کردند و ابوعبداللّٰه احمد بن محمّد الاعرج بن احمد بن موسی المبرقع و ام سلمه و ام کلثوم به حسب سهام مفروضه از او میراث گرفتند.

و چون ابوعبداللّٰه بالیده شد به قم، رئیس و متصرف اموال و املاک که پدر او محمّد بن موسی به دست آورده بود گشت و همچنین آنچه از عمه خود و خواهرانش به میراث بدو رسیده بود - و ابوعبداللّٰه مرد سخی و کریم بوده است و به دل های مردم نزدیک؛ و نقابت علویه بعد از وفات ابوالقاسم علوی بدو مفوض بوده است و ابوعبداللّٰه همیشه به قم رئیس و ارباب بوده است و در روز پنجشنبه روز دی مهرماه، منتصف ماه صفر سنه سیصد و پنجاه و هشت او را وفات رسیده است و مدت عمر او چهل و شش سال بوده است و در مشهد محمّد بن موسی مدفون است و به وفات او مردم قم را مصیبتی تمام بوده است و از او چهار پسر: ابوعلی محمّد و ابوالحسن موسی و ابوالقاسم علی

ص:۱۶

و ابومحمّد الحسن و چهار دختر بازمانده اند(۱) و پسران او بعد از وفات پدر قصد حضرت رکن الدوله کردند به شهر ری، رکن الدوله ایشان را تسلی داد و بفرمود جانب ایشان رعایت نمایند و خراج بر املاک ایشان ننهد. پس از آن باز گردیدند و به قم آمدند.

بعد از آن امّ سلمه بنت محمّد بن احمد وفات یافت و او را در مشهد محمّد بن موسی دفن کردند و امّ کلثوم خواهرش ترکه او برداشت و از فرزندان محمّد بن احمد به غیر امّ کلثوم نمانده بود. و پسر برادرش ابوعلی محمّد بن احمد املاک امّ سلمه به امّ کلثوم داد و آن املاک و اموال که به قسط به ابوعلی رسیده بود(۲) به تبذیر و اسراف تلف کرد و املاک مجموع بفروخت و پس از آن به ناحیت خراسان رفت. مردم خراسان او را اکرام کردند و به صحبت و زیارت او رفتند و قدر و شرف و حقّ او را بشناختند و به خراسان مقیم بود تا او را پنهان و نهان بکشتند و بعضی دیگر گویند که او را نکشتند بلکه او را وفات رسید.

بعد از آن به قم امّ کلثوم بنت محمّد بن احمد وفات یافت و او را در مشهد محمّد بن موسی در قبر پدرش ابی علی دفن کردند و پسر برادرش ابی عبداللّٰه میراث او یافت.

و ابوالقاسم بن ابی عبداللّٰه ایضاً به خراسان رفت بعد از آن که از

۱- ۱۵. اسم اجداد را به جهت اختصار انداخته منه.[ب

۲- ۱۶. ابوعلی محمّد بن ابوعبداللّٰه احمد بن ابی علی محمّد الاعرج.[ب

دختر ابی محمّد الحسن بن محمّد بن حمزه علوی به شهر قم دو دختر آورد.

و چون ابوالقاسم به خراسان رسید بعضی از رؤسای خراسان با او مواصلت ورزیدند و ابوالقاسم به طوس وطن گرفت و کار و بار او به نظام شد و دو پسر و یک دختر آورد.

و ابوالحسن موسی بن احمد تنها به قم ماند و به کار و بار برادرش ابی محمّد و خواهرانش قیام نمود و ضیعت ها(۱) که از پدرش بازمانده بود به دست آورد و آنچه به رهن بودند از رهن بیرون آورد و قواعد و سیرات او مجموع نیکو بوده اند و با مردم قم به وجه احسن معیشت و زندگانی کردی و حقوق ایشان رعایت نمودی تا به غایت که گوییا یکی از ایشان است. پس اهل قم به صحبت او میل کردند و او سرور و رئیس ایشان شد. و مؤید الدوله و امیر فخر الدوله قدر او بشناختند و او را گرامی داشتند و بعضی از خراج بدو بخشیدند و مجری داشتند. پس در سنه سیصد و هفتاد به حج رفت و ملک عضد الدوله و تاج الدوله قدر او بشناختند و او را گرامی داشتند و چون حجّ خانه خدا بگزارد و به مدینه باز آمد و بر پسر عَمّان خود شفقت نمود و به رحمت افزود و ایشان را خلعت و عطا بخشید، پس او را شکر بسیار نمودند. پس به جانب قم عزیمت نمود و در ماه ربیع الآخر سنه سیصد و هفتاد

ص:۱۸

۱- ۱۷. ضیعه یعنی؛ اموال و املاک غیر منقول.[م

و یـک به قم رسـید. مردم قم به قـدوم او بشارت نمودنـد و شادی افزودنـد و بر سـرکوچه ها و محل ها آیینه بسـتند. و صاحب الجلیل و کافی الکفات ابوالقاسم اسـمعیل بن عباد بـدو نامه نوشت و او را به معاودت از حـج خانه خدای متعالی و مراجعت به شهر و منزل خود تهنیت کرد.

و ابوالحسن موسـی بن احمد مردی فاضل و متواضع و متخلّق و سـهل الجانب بوده است با عنفوان جوانی و حداثت سن، نقابت سـادات علویه به شـهر قم و نواحی آن بـدو مفوض بوده است و قسـمات و وظـایف و رسوم و مرسومـات و مشاهرات و سادات آبه(۱) و قم و کاشـان و خورزن، مجموع به دست و اختیـار و فرمان او بوده است و عـدد ایشان در آن زمان از مردان و طفلان سیصـد و سـی و یـک نفر بوده است و وظیفه هر یـک از ایشان در هر ماهی سـی من نان و ده درم نقره بوده است و هرکس از ایشـان که وفـات یافته است نام او از کتاب مشاهره طرح کرده انـد و نام آن کس از ایشان که در وجود آمـده است به جای او نوشته اند.

و ابوالحسن را از امّ ولـد، پسـری بوده است نام او ابوجعفر و دختری دیگر از امّ ولـدی دیگر و ابوعبداللّه احمد و این ابوعبداللّه روز شنبه روز خور ماه مرداد، پنج روز از صفر گذشته سنه سیصد و هفتاد و دو از مادر به وجود آمده است.

و ابوالحسن دختر علی بن محمّد بن عمید را از برای پسر خود

۱- ۱۸. آوه ساوه.[م

ابی جعفر بخواست و در سنه سیصد و هفتاد و چهار به یکدیگر رسیدند و زفاف واقع شد. و ابوالحسن به زیارت جد خود رضاعلیه السلام در سنه سیصد و هفتاد و پنج برفت و برادرش ابومحمّد الحسن بن احمد مروی متأدب و فاضل بوده است و او را در سنه سیصد و هفتاد و دو وظیفه تعیین کرده اند و مصاحب و نایب و کارساز ابوالحسن ابوعلی الحسین بن محمّد بن نصر بن سالم بوده است[(۱)] پیوسته حقّ گزاری آن خاندان کرده است و شرایط حقّ گزاری به جای آورده است و به صحبت او، کار و شغل ابوالحسن به نظام بوده است و او را بهره تمام و معرفتی اوفر و اسباب معماری و کشت و زرع بوده است و او و پدرش به این خاندان معروف و مشهور بوده است و چنین رسیده است به من که جد او سالم، از جمله آزاد کردگان ابوجعفر محمّد بن علی الرضاعلیهما السلام است.

تمام شد آنچه مقصود بوده نقل از این کتاب شریف از آنچه متعلق بودند به ذکر حالات موسی مبرقع و ذریه طیبه او.

چون مؤلّف در عصر سبط او ابوالحسن موسی بوده لهذا اعقاب او در آنجا ذکر نشده و از اولاد این ابوالحسن موسی، عالم جلیل عبیداللّه است چنانچه شیخ اجل عظیم الشأن که علماء اعلام او را در کتب

۱- ۱۹. و نصر نیز از خدام حضرت جوادعلیه السلام بوده چنانچه در کافی در ضمن وصیت نامه آن حضرت مذکور است منه. [ب

اجازات چنین وصف کردند: الشیخ الامام الحافظ السعید، منتجب الدین، موفق الاسلام، سیّد الحفاظ، رئیس النقله، سیّد الائمه والمشایخ، حازم حدیث رسول اللَّه صلی الله علیه وآله ابوالحسن علی بن عبید اللَّه بن الحسن بن الحسین بن الحسن بن الحسین بن علی بن بابویه(۱) که تمام اجدادش از علماء اعلام و روات اخبار ائمه انام علیهم السلام اند شیخ مذکور که معاصر شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و امثال ایشان است در کتاب منتخب که مخصوص است به ذکر علمای مصنفین امامیه معاصرین شیخ الطائفه شیخ طوسی تا عصر خودش، چنین فرموده: السید العالم عبیداللَّه بن موسی بن احمد بن محمّد بن احمد بن موسی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ثقه ورع فاضل محدث، له کتاب انساب آل الرسول واولاد البتول، کتاب فی الحلال والحرام، کتاب الادیان و الملل، اخبرنا بها جماعه من الثقات عن الشیخ عبدالرحمن بن احمد النیشابوری عنه.(۲)

حاصل ترجمه این که سیّد عالم عبیداللَّه که پسر ابوالحسن موسی است که از تاریخ قم ذکر فضایل او شد، ثقه پرهیزکار و راوی اخبار ائمه اطهارعلیهم السلام و از تصانیف او است کتاب انساب سادات و کتابی در احکام فرعیه و کتابی در مذاهب مختلفه، خبر داد مرا به آن کتاب ها جماعتی از ثقات از شیخ مفید نیشابوری از سیّد مذکور.

۱- ۲۰. بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۹۳.[م

۲- ۲۱. بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۹۳. [م

و آنچه نقل کردیم از چند نسخه است که یکی از آن ها به خط صاحب کرامات شمس الدین محمّد بن علی جباعی جد شیخ بهایی است و او از خط شمس الفقهاء شهید اوّل نقل کرده و علامه مجلسی در جلد اجازات بحار که تمام این کتاب را نقل فرموده به همین نحو ذکر نموده و نیز تلمیذ اجلّ او مولانا حاجی محمّد اردبیلی در کتاب جامع الرواات حال سیّد مذکور را از این کتاب به همین قسم نقل کرده.

و غرض از این شواهد آن که نسخه که در نزد شیخ حرّ علیه الرحمه بوده دو نفر از سلسله اجداد افتاده بود و ایشان به همین نحو در عمل الامل نقل نمودند و اشتباه آن بر ناظرین پوشیده نیست، چه نشود در عصر شیخ طوسی کسی به چهار واسطه به حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام برسد و بحمد اللّه نسخه منتخب شایع و کثیر الوجود است هرکه خواهد مراجعه کند برای او میسر است.

و مؤیّد این مطلب و شاهد بر اصل دعوای صحت نسب سلسله جلیله رضویه مبرقعیه آن که شیخ منتجب الدین مذکور، اربعینی تألیف فرموده و در آخر آن سیزده حکایت نقل کرده و علما خصوص علامه مجلسی آن اخبار و حکایات را در مؤلفات خود نقل کرده اند؛ حکایت چهارم چنین است:(۱)

الحکایه الرابعه: اخبرنا ابوعلی بینمان بن جندب بن

۱- ۲۲. اجداد به جهت اختصار انداخته منه.[ب

الحسن بن ابی عدی البیع، حدّثنا الشیخ المفید ابومحمّد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین الحافظ، حدّثنا السید ابوالفتح عبیداللّٰه بن موسی بن احمد بن الرضاعلیه السلام: انّ ابامحمّد جعفر بن احمد حدثهم، حدّثنا احمد بن عمران، حدّثنا عبداللّٰه بن جعفر النحوی، عن الحارث بن محمّد التمیمی، عن علی بن محمّد قال: رأیت ابنه ابی الاسود و بین یدی ابیها خبیص، فقالت: یا ابه! اطعمنی. فقال: افتحی؟ قال: ففتحت. فوضع فیه مثل اللوزه. ثمّ قال لها: علیک بالتمر فهو انفع واشبع. فقالت: هذا انقع وانجع. قال: هذا الطعام بعث به الینا معاویه یخدعنا به عن حُبّ علی بن ابیطالب علیه السلام. فقالت: قبّحه اللّٰه یخدعنا عن السید المطهر بالشهد المزعفر تبّاً لمرسله و آکله. ثمّ عالجت نفسها و قالت: ما اکلت منه و انشأت تقول باکیه:

اباالشهد المزعفر یابن هند

نبیع الیک اسلاماً ودینا

فلا واللّٰه لیس یکون هذا

ومولینا امیرالمؤمنینا

و ابوالفتح عبیداللّٰه مذکور در این سند که راوی از او شیخ مفید نیشابوری است، همان عبیداللّٰه بن موسی است که در کتاب منتجب او را ذکر فرموده.

حاصل ترجمه حکایت آن که؛ علی بن محمّد می گوید: دختر ابی الاسود را دیدم و در پیش روی پدرش حلوایی گذاشته بود. پس

گفت: ای پدر مرا از این بخوران. گفت: دهن باز کن. پس باز کرد و مانند لوزی در دهان او گذاشت.

پس ابوالاسود به دخترش گفت: بر تو باد به خرما که نفعش بیش و بهتر سیر می کند. گفت: این حلوا نفعش بهتر و گواراتر است.

ابوالاسود گفت: این طعام را معاویه برای ما فرستاده که ما را از دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام برگرداند.

دخترک گفت: خدای خیر را از او دور فرماید که می خواهد که ما را برگرداند از سیّد مطهر به وسیله این حلوایی که از عسل و زعفران ساخته، هلاکی و زیان باد برای آن که آن را فرستاد و برای خورنده آن.

پس خود را معالجه کرد که آنچه از آن خورده بود قی کرد و با گریه آن دو بیت بگفت؛ یعنی: به سبب عسلِ به زعفران آمیخته ای پسر هند دین و اسلام خود را به تو بفروشیم؟ نه سوگند به خدای تعالی که این نخواهد شد و حال آن که مولای ما امیرمؤمنان است.

و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود فرموده که آن دختر پنج یا شش ساله بود و نیز جدّ همین شیخ ابوالفتوح، شیخ جلیل حافظ ابوسعید محمّد بن احمد بن الحسین النیشابوری در «اربعین» خود که آن نیز معروف و چند نسخه حاضر و علامه مجلسی از آن گاهی نقل می فرماید، چنین می فرماید:

الحدیث الخامس: اخبرنا السید ابوالفتوح عبیداللّه بن موسی

بن احمـد العلوی الرضوی رحمه الله به قرائتی علیه، قال: اخبرنا احمـد بن الحسن الایوبی الخضـیب قال: حـدّثنا القاضـی عمر بن الحسـین قـال: حـدّثنا جعفر بن محمّـد و سـعید قالاـ: حـدّثنا نصـر بن مزاحم قال: حـدّثنا عبـداللّه بن عبـدالملک ابوعبـدالرحمن المسـعودی قـال: حـدّثنا ابرهیم بن حیّان عن امّ جعفر بنت محمّـد بن جعفر امرئه محمّـد بن الحنفیه، عن اسـماء بنت عمیس انّها حدثتها انّها کانت تغزو مع النبی صـلی الله علیه وآله، قالت: قلت: یا جّد! ما کنت تصـنعین معه؟ قالت: کنت اخرز السقاء واداوی الجرحی واکحـل العین وانّ النبی صـلی الله علیه وآله صـلّی بنـا العصـر وانتبأ بنا قبل ان سـلّم فاوحی اللّه تعالی الیه فاخبر علیّاًعلیه السـلام وقـد کان دخل فی الصـلوه و لم یکن ادرک اوّل وقتها. فلمّا انصـرف النبی صـلی الله علیه وآله وقـد طال ذلک منه حتی غربت الشـمس، فقال له: یا علی! اما صلّیت؟ قال: لا، کرهت ان اطرحک فی التراب. فقال النبی صلی الله علیه وآله: اللّهمّ ارددها علیه. فرجعت الشمس بعد ما غربت. حتی صلّی علیّ علیه السلام.

و آنچه نقل کردیم معلوم می شود

که از سیّد ابوالفتح عبیداللّه بن موسی بن احمد بن الاعرج دو عالم جلیل روایت می کنند و در نزد او قرائت احادیث نموده اند: یکی شیخ مفید عبدالرحمن بن احمد نیشابوری و دیگری برادر او ابوسعید محمّد بن احمد نیشابوری جد شیخ ابوالفتوح و هر

دو از اعیان علمای امامیه و صاحب تصانیف جلیله اند.

و مخفی نماند که ابومحمّد حسن بن محمّد حمزه علوی که دختر خود را به ابوالقاسم علی بن ابی عبداللّه احمد بن محمّد اعرج داد، از بزرگان علما و اعیان فقهای اثنا عشریه است.

شیخ طوسی در فهرست خود در حقّ او فرموده که: او فاضل، ادیب، عارف، فقیه، زاهد و ورع بود که محاسن بسیار داشت، و در رجال خود فرموده: حسن بن محمّد بن حمزه بن علی بن عبداللّه بن محمّد بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام مرعشی طبری ابومحمّد زاهد عالم ادیب فاضل بود.

و نجاشی در حقّ او فرمود که از اجلّاء طائفه و فقهای ما است و سایرین نیز به امثال این کلمات او را ستوده اند.

و علی بن محمّد بن عمید که دختر خود را به ابی جعفر پسر ابوالحسن موسی بن احمد بن محمّد اعرج داد که در تاریخ قم سنه زفاف آن را نیز ضبط نموده، پسر ابن عمید کاتب است که وزیر رکن الدوله و از تلامذه و تربیت کرده ابی عبداللّه احمد بن محمّد بن خالد برقی بود و پس از پدر، رکن الدوله او را وزیر کرد و پس از او رتبه وزارت به صاحب بن عباد که مصاحب پدرش بود رسید. و این علی ملقب است به ذوالکفایتین و کنیه اش ابوالفتح و جلالت و کمال و فضل و دانش او و پدرش در کتب سیر و تواریخ مذکور است.

ص:۲۶

و نیز مستور نماند که مراد از رؤسای عرب که از تاریخ قم گذشت که ایشان موسی مبرقع را اکرام و اعزاز کردند، آن قدر او را از اموال و عقار دادند که او مستغنی شد و نیز فرزندزاده او ابوعلی محمّد بن احمد بن موسی را معزز و مکرم داشتند طایفه جلیله اشعریه اند(۱) که سبب آبادی قم شدند و در میان ایشان از عهد جناب صادق علیه السلام تا قریب به عصر شیخ طوسی در هر طبقه آن قدر علما و اعیان و روات و محدثین و مؤلفین و مصنفین و صاحبان مقامات عالیه بودند که سبب حیرت است و کمتر کتاب حدیثی است که در هر صفحه آن از روات اشعریین نباشند و اگر خوف اطاله و تنگی وقت نبود به اسامی شریفه جمله ای از ایشان اشاره می شد.

و نیز معلوم باشد که ذریّه طیبه موسی مبرقع در قدیم معروف به رضائیه بودند؛ چنانچه صاحب تاریخ قم در حالات حضرت جوادعلیه السلام گفته: عدد اولاد او، علی العسکری علیه السلام و موسی جدّ رضائیه به قم و خدیجه و حکیمه و امّ کلثوم و مادر ایشان امّ الولد بوده است. و نیز در آن تاریخ فرموده که به من رسیده که رضائیه دختران خود را به شوهر نمی دادند؛ زیرا که کسی همسر و هم کفو ایشان بُوَد نمی یافتند و موسی بن جعفرعلیه السلام را بیست و یک دختر بوده است و از این جهت هیچ یک را

---

۱ – ۲۳. مراد طایفه اشعری است نه مذهب اشعری و ایشان از اولاد عبداللّه و احوص اند که پسران سعد بن ملک بن عامر اشعری است که قبیله ای است در یمن در سنه نود و چهار به قم آمده و آن را شهری ساختند و از این قبیله بود ابوموسی اشعری معروف، منه.[ب

از ایشان به شوهر نداده تا غایتی که این معنی در میان دختران ایشان عادت شده است و محمّد بن علی الرضاعلیهما السلام ده دیه وقف کرده است بر دختران و خواهران که شوهر نکرده اند و از ارتفاعات این دیه ها نصیب و قسط کرده رضائیه که به قم ساکن بوده اند از مدینه جهت ایشان آورده اند.

و نیز در آخر، احوال حضرت ستّی فاطمه خواهر امام رضاعلیه السلام که در قم مدفون است گفته و چون پس از وفات فاطمه علیها السلام اُمّ محمّد دختر موسی رضائیه وفات یافت او را در جنب قبر فاطمه علیها السلام دفن کردند و پس از او خواهر او میمونه ابنه الرضائیه، و آن را نیز آنجا دفن کردند و قبّه بر سر تربت ایشان بنهادند متصل به قبّه فاطمه علیها السلام و در این دو قبّه شش قبرند از این قرار که مسطور است:

قبّه اوّل: ستی فاطمه بنت موسی بن جعفرعلیه السلام؛ قبر اُمّ محمّد بنت موسی خواهر محمّد بن موسی؛ قبر امّ اسحاق جاریه محمّد بن موسی.

و در قبّه ثانیه: قبر امّ حبیب جاریه ابی علی محمّد بن احمد الرضا و این کنیزک مادر امّ کلثوم دختر محمّد بوده است؛ قبر امّ القاسم دختر علی کوچک؛ قبر دختر موسی خواهر محمّد بن موسی.

پس واضح و روشن و هویدا و مبرهن شد که سلسله عِلّیه جلیله رضویه که منتهی می شود به موسی مبرقع، بلکه به پسر موسی احمد، چه از محمّد بن موسی برادر احمد فرزندی نماند، در قدیم الایام معروف و مشهور در بلده طیبه قم که دار الایمان و محل امان شیعیان

و مجمع علماء و محدّثین و کهف ذریه طیبه بود ممتاز و سربلند، بلکه به نقابت و ریاست سادات علویه از حسنیه و حسینیه و موسویه و عمریه اولاد عمر بن علی علیه السلام که در قم و آبه و کاشان و نواحی آن بلاد متوطّن بودند مفتخر و رسومات و وظایف آن جماعت به دست ایشان، بلکه وزراء عظام و فقهای گرام به اقرب جوار و اطلاع بر خفایا و اسرار با ایشان مواصلت و مناکحت می کردند و پس از مراجعت از مکّه معظمه شهر قم را بر ایشان آیین بسته و زینت می دادند.

وزیر معظّم صاحب الجلیل کافی الکفات اسمعیل بن عباد به جهت تهنیت قدوم از حج بیت اللّه الحرام و معاودت به منزل و مستقر خود مکاتبه و مراسله می کرد و از ایشان بود عالم جلیل و سید نبیل، عبیداللّه بن موسی که علمای اعیان و بزرگان دین، او را در سلسله علما ذکر نموده اند و او را به سیادت و علم و فضل و زهد و ورع و رضویت ستودند و مهره محدثین در کتب معتبره خود از او روایت نمودند و با نهایت اطلاع و خبرت و هم وطنی و اتحاد بلد و قرب عصر، بلکه مجاورت آبا و اجداد و ذریّه و اولاد ایشان را در کتابی که برای مثل صاحب بن عباد که مجمع فضل و دانش و معدن کمال و بینش بود جمع و ضبط نموده که العیاذ باللّه که اگر خود مؤلّف، ثقه و عدل نباشد به ملاحظه حفظ عرض و ناموس و خوف از نوشتن خلافی برای چنان شخص معظّم نتواند خلافی بنویسد و خود را مفتضح کند، با آن که خود صاحب تاریخ معدود و از علما است و محسوب در فضلا.

ص:۲۹

عالم خبیر بصیر میرزا عبداللّه اصفهانی تلمیذ علامه مجلسی در کتاب ریاض العلماء که ده جلد است، می فرماید:

الشیخ الجلیل الحسن بن محمّد بن الحسن القمی من اکابر قدماء علماء الاصحاب ومن معاصری الصدوق ویروی عن الشیخ حسین بن علی بن بابویه اخ الصدوق بل عنه ایضاً وقد عوّل علیه الاستاد الاستناد فی البحار و قال: انّ کتابه معتبر وینقل عن کتابه المذکور فی مجلّد المزار من البحار و غیره، و یظهر من رساله الامیر المنشی فی احوال بلده قم و مفاخرها ومناقبها انّ اسم صاحب هذا التاریخ هو الاستاد ابوعلی الحسن بن محمّد بن الحسین الشیبانی القمی انتهی.

یعنی شیخ جلیل حسن بن محمّد بن حسن قمی از بزرگان قدمای اصحاب است و از معاصرین صدوق، و روایت می کند از شیخ حسین بن علی بن بابویه برادر صدوق بلکه از خود صدوق، نیز روایت می کند و اعتماد کرده براو استاد استناد یعنی علامه مجلسی در بحار و فرموده که کتاب او معتبر است و نقل می کند از کتاب مذکور در جلد مزار بحار و غیر آن و ظاهر می شود از رساله امیر منشی در احوال بلده قم و مفاخر و مناقب آن، این که اسم صاحب این تاریخ استاد ابوعلی حسن بن محمّد بن حسین شیبانی قمی است.

و نیز صاحب ریاض فرموده که خواهد آمد

در باب سیّم محمّد بن حسن قمی و گمانم که او پدر این شیخ باشد و آن جلد در نزد حقیر حاضر نیست.

ص:۳۰

و نیز فرموده که: بـدان که برای این مورخ فاضـل برادری است فاضل و او ابوالقاسم علی بن محمّـد بن حسن کاتب قمی اسـت چنـانچه ظـاهر می شود از این کتـاب ایضـاً و بیشتر فوایـد این کتـاب که متعلق است به احوال خراج قم(۱) و بعضـی حالات او مأخوذ است از او انتهی.

و شاهد بر صدق این مقال آن که در اوّل آن کتاب در ذکر سـبب سوم از برای تصنیف آن گفته که: برادرم ابوالقاسم علی بن محمّـد بن الحسن الکـاتب مرا گفت: چون به شـهر قم رسـیدم تفحّص بسـیار کردم باشـد که کتـابی از اخبار قم به دست آرم، مقدور نشد، پس به غایت من حریص گشـتم بر تصنیف این کتاب و بیشتر از آن اخبار در مدت حکومت برادرم به قم تحصیل کردم و به دست آوردم.

و علامه مجلسـی رحمه الله در فصل اوّل از مقـدمه مجلد اوّل بحار که در ذکر کتب معتمده ای است که در نزد ایشان بوده می فرمایـد: و کتاب تاریـخ بلـده قم للشـیخ الجلیل حسن بن محمّـد بن الحسن القمی رحمه الله و در فصل دوم آنجا می فرماید: «و تاریـخ بلـده قم کتاب معتبر»(۲) و بسـیاری از علمـا از ایـن کتـاب شـریف نقـل کرده انـد که ذکرش مـوجب تطویـل است و از مضحکات عجیبه، بلکه از مصیبت های هائله فظیعه که کاشف از قلّت مبالات و بی باکی عوام است در کیش و آیین خود، آن که شنیده شده از جماعتی از ثقات که جمعی بی خبران از طریقه و مذهب، نسبت شرب

ص:۳۱

۱- ۲۴. یعنی تاریخ قم.[م

۲- ۲۵. بحارالانوار، ج ۱، ص ۴۲.[م

خمر نعوذ باللّٰه به موسی مبرقع می دهند و ذریه او را اولاد شرابخوار می نامند و به این قناعت نکرده فرزندان ابوعلی محمّد اعرج را به جهت نسبت قبیحه به زوجه اش، از او نفی می کنند و این سیّد انام همان است که از کثرت فضایل و مناقب و تقوی و سکوت نفس و حسن رفتار، والی قم او را تشبیه به ائمه علیهم السلام کرده، قابل امامت می دانست.

و تاریخ ولادت فرزند او ابوعلی احمد را صاحب تاریخ قم به جهت بزرگی مقام پدرش ضبط کرده و خود در قم بوده و دیده کسانی را که در آن سال حاضر بودند و از ایشان نقل آنچه خود ندیده نموده و اِتقان و اِحکام محدثین قم بر همه علما، بلکه عوام شیعه معلوم و ظاهر است که اگر شخصی از ضعیفی یا مجهولی یا دروغ گویی روایت می کرد

او را طرد می کردند و از او کناره می نمودند و روایت نمی کردند، هرچند بزرگ و صاحب شأن و منزلت بود.

و از عجایب روزگار آن که پس از هزار سال جمعی اخفا الهام،(۱) سفهاء الاحلام، از بلدی که هزار فرسخ دور از مرکز علم وکمال و ارباب دانش و خبرت و اطلاع است، چنین جسارت کنند و به خانواده رسالت و ذریه طیبه افترا بندند و ایشان را قذف کنند و سادات علما را حرام زاده شمارند و بر احفاد ایشان طعن زنند و سخریه کنند و رئیس این سفها

۱- ۲۶. سبک کله.[ب

امر به این روشنی را چنان مشتبه کاری نماید و غلط اندازی کند که علمای اعلام هند کثّرهم اللّه تعالی را در زحمت و رنج نوشتن رساله و کتاب اندازد که این حرف ها دروغ و این نسبت ها بی اصل و این کلمات ناشایسته، بی مأخذ و دلیل است.

خرابی دین خاتم النبیین صلی الله علیه وآله به اینجا رسیده که علاوه بر آن که اجر رسالت آن رسول معظم صلی الله علیه وآله که مودّت و محبت ذوی القربی بود از میان رفته، دامان ایشان از لوث افترا و اکاذیب جاهلان و مفتریان و اهل بدع باید آلوده و مَلوّث شود، نستجیر باللّه تعالی از این جرأت و جلادت و خبث فطرت و شقاوت که به جهت متابعت هوی و موافقت مطرود علما، خود را داخل در خصمای آل محمّدعلیهم السلام کرده و به عقوبت چندین معصیت کبیره گرفتار نموده، بلکه هزارها کبیره عظیمه، به جهت کثرت ابتلای به این کلمات ناشایسته در مجالس و محافل و شکستن قلوب سادات ابرار از طعن و قذف بر اجداد اطهار ایشان، و به این شناعت گفتار و آزردن قلوب ذریه اطهار، امید شفاعت و دستگیری از جدّ اکرم ایشان داشتن، نهایت سفاهت و بلاهت و بی حیایی و جهالت است.

و از عجایب مناقضات کارهای این جماعت آن که به جهت شبهه بلکه منع همان رئیس مطرود علما، از بد گفتن به بعضی که بدی ایشان در رفتار و گفتار ضروری مذهب است منع کنند و آن را منکر شمارند و این نسبت قبیحه را به شجره طیبه دهند و از این افترا و بهتان خوف

ص:۳۳

و هراسی ندارند.

بلی، محتمل است که موسی در عنفوان و غرور جوانی شرب نبیذی کرده باشد که به سبب آن خود را متهم نموده، پیش از مهاجرت به قم و توطّن در آنجا، ولکن این احتمال مجوّز نسبت و مصحّح طعن و قذف او و شماتت ذریه او نخواهد شد.

امّا سبب احتمال

پس به جهت خبری است که شیخ مفید در ارشاد نقل کرده، از حسین بن حسن حسینی، از یعقوب بن یاسر که گفت متوکل می گفت:

وای بر شما که خسته کرده مرا امر پسر رضاعلیه السلام و کوشش کردم که با من شراب خورد و مناومت کند پس امتناع نمود و سعی کردم که در این باب مورد و محلّی بیابم، یعنی او را به این کار وادارم، پس راهی بدو نیافتم. پس بعضی از حاضرین به او گفت که اگر از ابن الرضاعلیه السلام نیافتی آنچه می خواهی، پس این برادر او موسی، مشغول لهو و بازی، می خورد و می آشامد و عشق بازی کند و بی پروایی نماید، پس او را حاضر کن و این کارها را از او شهرت ده که این خبر منتشر می شود به اسم پسر رضاعلیه السلام که چنین کرد و مردم فرق نکنند میان او و برادرش، هرکه او را شناخت برادرش را نیز به مثل کارهای او متهم کند. پس گفت بنویسید که او را که به اکرام روانه کنند.

پس او را به اعزاز روانه نمودند و متوکل امر نمود که جمیع بنی هاشم و سرهنگان و سایر مردم او را استقبال کنند و بنا گذاشت که

قطعه زمینی به او دهد و عمارتی در آن جا برای او بنا نهد و خمارین و کنیزان مغنّیه را در آنجا منزل دهند و امر کرد که او را صله دهند و نیکی کنند و برای او منزلی تعیین کرد که شایسته باشد که خود، او را در آنجا زیارت کند.

پس چون موسی حضرت ابوالحسن علیه السلام به جهت ملاقات او تشریف برد تا قنطره و صیف، و آن محلی بود که مسافران را هنگام ورود در آنجا ملاقات می کردند. پس به او فرمود که این مرد تو را احضار نموده که تو را رسوا کند و قدر و منزلت تو را پست کند، پس اقرار مکن برای او که هرگز نبیذی نوشیدی و بپرهیز از خداوند ای برادر از این که مرتکب حرامی شوی.

پس موسی گفت که: او مرا برای همین خواسته، پس چاره من چیست؟

فرمود: پست مکن قدر خود را، و معصیت مکن پروردگار خود را، و مکن کاری که تو را زشت کند، او را غرضی نیست جز افتضاح تو.

پس موسی ابا نمود و حضرت آن کلام را با او مکرر فرمود و وعظ کرد و او بر خلاف خود ایستاده. پس چون حضرت دید که او فرموده جنابش را قبول نمی کند به او فرمود: همانا مجلسی که اراده داری با او در آنجا مجتمع شوید تو با او هرگز مجتمع نشوید و یکدیگر را ملاقات نخواهید کرد.

پس موسی سه سال ماند و هر روز صبح به در خانه متوکل می رفت، به او می گفتند: امروز مشغول است، می رفت و روز دیگر می آمد، می گفتند: دوا خورده. پیوسته به همین نحو بود سه سال تا آن که متوکل را کشتند و با او در مجلس شراب مجتمع نشد.

ص:۳۵

پس گوییم

اوّلاً ـ که حال این دو نفر که راوی خبرند، مجهول، بلکه اصلًا در کتب رجال ذکری از ایشان نیست، بلکه یعقوب راوی متن خبر ظاهر از بستگان خود متوکل باشد که بر مطالب قبیحه نهانی او واقف و در آن مجلس حاضر بوده و شاید پسر یاسر خادم مأمون باشد که در باب حالات حضرت جوادعلیه السلام ذکری از او شده و خبر را اگرچه مثل شیخ مفیدرحمه الله نقل کرده که مقدّم علما و شیخ محدّثین و متکلّمین و فقها است، بلکه غیر او نیز، امّا در باب فضایل و مناقب در نقل اخبار مسامحه و مساهله داشتند، بلکه اگر راوی از مخالفین و اعدا باشد در ذکر آن بیشتر اعتنا داشتند ولکن این دلالت بر اعتماد نکند، چه اگر فرض کنیم که در آن حکمی شرعی باشد، از واجبی یا حرامی یا حلالی، هرگز به آن خبر آن را ثابت نکنند و به آن مضمون فتوی ندهند، بلکه اگر متضمّن جرح و تفسیق کسی باشد بجز ضعیف، حکم به ضعف و فسق آن شخص نکنند و لهذا مکرر در کتب رجالیه اخبار ضعیفه که به مراتب اقوی از این خبرند که در مذمت بعضی از روات رسیده، علما طرح کردند و اعتنا ننمودند.

و ثانیاً معارض است

با خبری که اقوی است از آن خبر، چنانچه شیخ کلینی در کافی روایت کرده به اسناد خود از احمد بن ابی خالد، غلام ابی جعفر یعنی حضرت جوادعلیه السلام که او حکایت کرده که آن حضرت او را گواهی گرفت بر این وصیت که نسخه شده: شهادت

می دهـد احمد بن ابی خالد غلام یا آزاد کرده ابی جعفرعلیه السـلام به درستی که اباجعفر محمّد بن علی بن موسـی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام گواهی گرفت او را که آن جناب وصی قرار داد علی پسرش را بر نفس خودش و خواهرانش و قرار داد امر موسـی را هنگامی که بالغ شـد با خودش و قرار داد عبداللّٰه بن مشاور(۱) را قیّم بر ترکه خـود از مزارع و امـوال و مصـارف آن هـا و بنـدها و غیر آن هـا، تـا چون علی بن محمّدعلیه السـلام بـالغ شود برگرداند عبداللّٰه بن مشاور درر، در روز بلوغ به سوی او که خود رسـیدگی نماید به امور خود و خواهرانش، و بگرداند امر موسـی را به سوی خودش، یعنی بعد از بلوغ که رسـیدگی کند به کارهای خود بعد از عبداللّٰه و علی بن محمّدعلیه السـلام بر همان شـرطی که پدر ایشان یعنی حضـرت جوادعلیه السـلام کرده، در املاکی که وقف نموده آن ها را، یعنی حضـرت هادی علیه السـلام و موسی تصرف کنند در موقوفات آن جناب به نحوی که قرار داده و این در روز یکشنبه است که سه شب از ذی الحجه گذشته سنه دویست و بیست، و نوشت احمـد بن ابی خالد شـهادت خود را به خط خود، و گواهی می دهد حسن بن محمّد بن عبداللّٰه بن حسن بن علی بن الحسـین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که او را جوانی می گویند بر مثل شهادت احمد بن ابی خالد که در صدر کتاب است و نوشت شهادت خود را به دست خود، و شهادت می دهد نصر

ص:۳۷

۱- ۲۷. مساور با سین و شین هر دو دیده شده و در اینجا مضبوط نیست.[ب

خادم و نوشت شهادت خود را به دست خود، و در این خبر تصریح شده که موسی از جانب پدر بزرگوارش مستقلاً متولّی بود بر جمله از موقوفات آن جناب که در حین بلوغ بی مشارکت احدی حتی برادر بزرگوارش خود متصرف باشد(۱) در آن ها و تولیت اوقاف از جانب امام علیه السلام از شواهد عدالت و امانت و دیانت و کیاست است؛ چنانچه بر ادنی متشرّعی مخفی نیست.

و از جمله آن موقوفات ده قریه بود که وقف کرده بود بر دختران عذب ذریّه طاهره و چگونه شیعه راضی شود که امام به آن مرتبه و مقام، شراب خوار را متولّی کند و ظالم و فاسق را معین و ناصر و مروج شود و امر دیگران را به دست او دهد، حاشا و کلا که احدی چنین احتمالی دهد.

و مخفی نماند که قیّم کردن حضرت، عبداللّٰه را بر اموال، نه به جهت عجز حضرت هادی علیه السلام بود در حفظ آن ها العیاذ باللّٰه، بلکه به جهت تقیّه از قضات جور بود که چون حضرت هادی علیه السلام صغیر بود و در نزد آن ها مثل سایر صغار که قابل حفظ مال نیستند و شرعاً محجورند پس بایست آن ها را حبس کرد تا بالغ شود، لهذا خود قیّم قرار دادند که به چنگ آن گرگان نیفتد.

---

۱ – ۲۸. چون موسی از حضرت هادی کوچک تر بود، پس مدتی اموال او و موقوفات متعلقه به او، در دست عبداللّٰه بود و چون حضرت بالغ شد در دست آن جناب بود. پس تصرف موسی در آن ها بعد از تصرف آن دو خواهد بود، منه دام مجده. [ب

و ثالثاً گوینده آن کلمات

و نسبت دهنده آن همه شنایع از اتباع متوکل بودند که به شهادت تمام ایشان در شرع مطهر ثابت نشود، نه جرمی و نه تعدیلی؛ خصوص در حقّ کسی که او را دشمن و همه قسم اهانت و آزار درباره او روا دارند و بسا هست که از او لغزشی سر زده و اینان شنیدند و باقی اعمال را که خود مرتکب و مزاول آن بودند، بر آن قیاس نمودند.

و رابعاً به جهت کمی

سن و قلّت معاشرت با امام از روی جهالت شاید خود را مجبور دانسته و از این جهت فرموده آن جناب را رد کرده.

امّا قلّت سن در آن زمان به جهت آن که این قضیه بر فرض صحت، سه سال پیش از کشته شدن متوکل است و او در سنه دویست و چهل و هفت مخلوق این سرا را مستریح کرد و وفات حضرت ابی الحسن الهادی علیه السلام در سنه دویست و پنجاه و چهار بود و عمر مبارکش چهل سال بود و آن قضیه در سنه دویست و چهل و چهار خواهد بود، پس سن مبارک آن جناب بر فرض صدق آن خبر، در آن وقت سی سال باشد و آن حضرت از موسی بزرگ تر بود.

و امّا قلت معاشرت به آن سبب که پدر بزرگوارش را ندید مگر در حال کودکی و گمان می رود که در حال رضاع باشد، چنانچه از تاریخ ولادت برادر معظم او و تاریخ حرکت حضرت جواد از مدینه به بغداد معلوم می شود و برادر معظمش حضرت هادی علیه السلام مدّتی قبل از آن به

سامره آمده بود. پس ایام معاشرت او با آن جناب در ایام صبا(۱) و اوایل بلوغ بود و در وقت تحصیل مراتب علوم و احکام دین، در مدینه بی مربی بود و به این مقدار نادان کاری بلکه ارتکاب شرب نبیذ که فی الجمله اِشعاری در خبر هست به آن، بُعدی ندارد از او، پس از معاشرت اهل دانش و معرفت در آنجا و در کوفه مقامش به آنجا رسید که رؤسای عرب قم او را آن قدر اعزاز و اکرام نمودند و اموال بخشیدند و در آن طبقه بود در میان ایشان؛ مثل احمد بن محمّد بن عیسی اشعری و احمد بن اسحاق و محمّد بن یحیی و امثال ایشان که جمع کرده بودند میان ریاست دنیا و آخرت و علما در کتب حدیث از او روایت می کنند؛چنانچه شیخ کلینی ثقه الاسلام رحمه الله در باب آخر فی میراث الخنثی در کافی، و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب در باب میراث خنثی، و حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول چنانچه سیّد عالم فاضل معاصر(۲) ایده اللّه در سیاده الساده خبر او را نقل فرموده.

و خامساً از حقوق

عظیمه اخوان مؤمنین چه رسد به سادات مکرّمین، ستر معایب و اخفای قبایح افعال و اقوال ایشان است، به همان نحو که انسان خود دوست دارد که خداوند قبایح و ذمایم رفتار و گفتار او را از همه آدمیان، بلکه از تمامی شهود بر اعمال انسان از آسمان

۱- ۲۹. دوره صبارت و نوجوانی.[م

۲- ۳۰. مقصود جناب عالم فاضل کامل مولوی سیّد ابوالقاسم شاه است که در لاهور می باشد.[ب

و زمین و اصناف ملائکه و زمان ها، بلکه از جوارح ستر نماید که ندانند و اگر دانستند فراموش نمایند و تأکید بسیار در آیات و اخبار در این باب شده، حتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اگر مؤمنی را ببینم بر فاحشه، او را می پوشانم به جامه خود که دیگران نبینند. و این مقام شرح رد و قبول خبر نیست که جایز باشد ذکر معایب راوی و مفاسد کارهای او و آن تأکید در ستر و کتمان و این جواز در مقام کشف حال خبر در معایب محققه و قبایح ثابته است، نه مثل نسبت شرب خمر است به آن سیّد مکرم که راهی برای ثبوت آن در شرع نیست و از آن رقم مطالب نیز نیست که بتوان در مستند آن مسامحه و مساهله کرد و به هر خبر ضعیفی متمسّک شد و البته آن که بی مستند شرعی چنین نسبتی به هر مؤمنی دهد، مستحقّ عقوبات دنیوی و اخروی خواهد بود و در چندین خبر معتبر وارد شده که افترا و بهتان بر بریٔ، سنگین تر است از کوه های استوار.

و سادساً آن عمل زشت

بر فرض صدق صدور از آن سیّد معظّم، سبب جواز طعن بر ذریه ایشان نخواهد بود به مذهب هیچ مسلمی و اگر طعنه زننده غیر سیّد باشد که غالباً رشته نسب پدرانش منتهی می شود به بت پرستان و مجوس و سایر مشرکان، علاوه بر عدم جواز و ارتکاب محظور، پرده حیا و حجاب شرم را بالمرّه از خود برداشته که با چنان اجدا کفره، در صدد عیب جویی و عیب گویی ذریّه برره برآمده، به جهت صدور یک قبیح.

ص:۴۱

شیخ جلیل حسین بن سعید اهوازی در کتاب زهد روایت کرده از جناب صادق و جناب باقرعلیهما السلام که فرمودند: ابوذر در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله مردی را سرزنش کرد به مادرش و به او گفت: ای پسر سیاه و مادرش سیاه بود. پس رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: سرزنش می کنی او را به مادرش ای ابوذر؟ پس ابوذر پیوسته رخسار و سر خود را به خاک می مالید تا آن که رسول خداصلی الله علیه وآله از او راضی شد.

و ما در باب چهاردهم از کتاب کلمه طیبه از فضایل و مناقب این سلسله جلیله و دوحه علویه و فضل رعایت و احسان به ایشان از اخبار و لطایف حکایات شرحی دادیم و سالکان جاده مستقیم را چاره از رجوع و مطالعه آن نیست.

و مناسب آن که ختم کنیم این اوراق را به ذکر خبر شریفی که در آن دستورالعمل است برای رفتار با سادات زشت کردار، و بزرگی عقوبت بی اعتنایی به ایشان که از آن معلوم خواهد شد طریق معاشرت و آداب سلوک با نیکان یا مجهول الحال ایشان:

شیخ متقدم در کتاب قم فرموده: اوّل کسی که از سادات حسینیه به قم آمد ابوالحسن الحسن بن الحسین بن جعفر ابن محمّد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام و از مشایخ قم روایت است که ابوالحسن شرب آشکار کردی، روزی قصد سرای احمد بن اسحاق اشعری کرد به سبب حاجتی که او را بود و احمد به قم وکیل وقف بود، چون ابوالحسن به نزدیک سرای احمد رسید، احمد او را راه نداد و او را از صحبت خود منع کرد، ابوالحسن ملول و غمگین به منزل خود مراجعت کرد.

بعد از آن احمد ابن اسحاق قصد خانه کعبه کرد، چون به سرّ من رأى رسيد خواست که به حضرت حسن بن العسکری صلوات اللَّه علیه و علی آبائه رود و او را زیارت کند. چون به سرّ من رأى رسید دستوری خواست، امام علیه السلام او را اجازت دخول نداد و او را از زیارت و صحبت خود منع کرد و بار نداد.

پس احمد متحیّر شد و درماند و نمی دانست که به چه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع می کند. احمد بسیار سر به آستانه آن حضرت نهاد و بگریست و گفت: ای نور دیده هر دو عالم، و ای برگزیده اولاد آدم! چه بی ادبی از من صادر شده است که مرا به حضرت خود راه نمی دهی؟

پس امام علیه السلام او را دستوری داد در آمد فرمود که: ای احمد! یاد داری که فرزند زاده ما ابوالحسن در شهر قم به در خانه تو آمده، تو او را بار ندادی؟

و احمد بگریست و سوگند خورد که من او را از صحبت خود منع نکردم، الّا از برای آن که ترک شرب خمر کند و از آن توبه کند.

امام علیه السلام گفت: ای احمد! راست گفتی ولکن باید حقّ سادات علویه را بشناسی و ایشان را حرمت بداری در هر حالی که باشند و به نظر حقارت در ایشان نظر نکنی که بزه مند شوی و گرفتار آیی.

چون احمد بن اسحاق به قم مراجعت نمود، سیّد ابوالحسن در صحبت جمعی بسیار از مردم به دیدن احمد رفت، چون نظر احمد بر

سیّد ابوالحسن آمد از جای برجست و به پیش او باز دوید و بسیاری اعزاز و اکرام نمود تا او را صدر بنشانید.

سیّد ابوالحسن چون این حالت غریب و بدیع دید، از او سؤال کرد که در این مدت هرگز چنین لطف و ترحیب در باره من نکردی، از این نوبت موجب چیست؟

احمد قصه رفتن خود به صحبت امام حسن العسکری علیه السلام به سرّ من رأی و منع کردن امام علیه السلام او را از صحبت شریف خود به سبب سیّد ابوالحسن باز گفت.

چون ابوالحسن این قصه شنید، بسیار بگریست و گفت: امام علیه السلام تا بدین غایت مرا حرمت همی دهد، پس روا نباشد که من به غیر از رضای خدای، عمر و زندگانی گذارم. پس گفت: توبه کردم و به درگاه حقّ رجوع نمودم و پشیمان شدم از افعالی که از سر جهل و نادانی مباشر آن می شدم.

و برخاست به سرا و منزل خود باز گردید و آلات شراب بشکست و در مسجد همه اوقات اعتکاف گرفت، تا آن گاه که او را وفات رسید و او را به مقبره بابلان دفن کردند.

و مخفی نماند که این احمد ابن اسحاق از بزرگان علما و اصحاب ائمه علیهم السلام بود و از سفرای ممدوحین و وافد قمیین به سوی ایشان و وکیل اوقاف و خاصه حضرت امام حسن علیه السلام و خدمت چهار امام رسید و شیخ صدوق در کمال الدین حدیثی مبسوط نقل کرده و در آخر آن مذکور است که احمد در سرّ من رأی از حضرت امام حسن علیه السلام پارچه

خواست به جهت کفن خود، پس حضرت سیزده درهم به وی داد و فرمود: این را خرج نکن مگر برای مصارف نفس خودت و آنچه خواستی به تو می رسد.(۱)

شیخ جلیل سعد بن عبداللّه راوی خبر می گوید: چون از خدمت مولای خود مراجعت کردیم و به سه فرسخی حلوان که الآن معروف است به پل ذهاب، احمد بن اسحاق تب کرد و سخت ناخوش شد که ما از او مأیوس شدیم، چون وارد حلوان شدیم در کاروان سرایی منزل کردیم، احمد فرمود: مرا شب تنها گذارید و به منازل خود روید.

هرکس به منزل خود رفت، نزدیک صبح در فکر افتادم، پس چشم را باز کردم که ناگاه کافور خادم مولای خود ابی محمّدعلیه السلام را دیدم که می گوید: احسن اللّه بالخیر عزاکم وجبر بالمحبوب رزیّتکم.(۲)

پس گفت از غسل و کفن صاحب شما یعنی احمد فارغ شدیم، پس برخیزید که او را دفن کنید، پس به درستی که او عزیزترین شماها است به جهت قرب به خداوند و نزد آقای شما. پس از چشم ما غایب شد.(۳)

کسی با این مقام و منزلت به جهت آن جزئی جسارت که آن را هم به جهت نهی از منکر کرده بود و نهایت آن که خطا در تشخیص محل کرده که در نهی هر کسی باید رعایت حال و مقام او را کرد و به مناسب آن،

۱- ۳۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۴.[م

۲- ۳۲. خداوند عزای شما را به بهترین خیرها تبدیل کند.[م

۳- ۳۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۴؛ منتخب الانوار، ص ۱۵۷؛ و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۸۷. [م

مراتب نهی از منکر را اعمال نمود. امام علیه السلام با آن همه خدمات، چنین او را طرح کرد و توبیخ نمود. پس وای به حال آن ها که نه خدمتی کرده و نه خلاف و خرابی از سیّد خود دیده، بی داعی شرعی و خیال نهی از منکر این همه جسارت و بی ادبی به سادات عظام کنند که باید مترقب باشند غضب خداوند جبار و خصمی محمّد مختار و آل اطهار او را در آن روز که لاینفع مال و لابنون إلّا من أتی اللَّه بقلب سلیم و شفاعه نبی رحیم و امام کریم صلوات اللَّه علیهم.

و فرغ من تنمیق هذه الرساله الا نیقه العبد المذنب حسین بن محمّد تقی النوری الطبرسی فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۸.

ص:۴۶

صورت سؤال و جواب مسئله ای است که از سرکار حجّت الاسلام آقای حاجی میرزا محمدحسین دام ظله العالی سؤال کرده اند و جواب فرموده اند.

سؤال

سادات رضویه صحیح النسب از اهل کشمیر سلسله خود را تا موسی المبرقع فرزند حضرت امام محمّد تقی علیه وعلی آبائه الصلوه والسلام می رسانند و بعضی جهّال در آنجا اشتباه در عوام انداختند که از موسی المبرقع یا از محمّد اعرج، کسی از نوه آن بزرگوار عقب باقی نمانده است، به سبب آن به فقرای سادات رضویه ضرر کلی رسیده، جواب به اصواب مرقوم فرمایند.

جواب

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

آنچه متفق علیه نسّابین است بقای نسل محمّد اعرج است از سیّد احمد که مکنّی است به ابوعبداللَّه، و نقابت قم چنانچه در عمده الطالب و تاریخ قم است راجع به او بوده و اولاد و احفاد او در قم نقابت طالبین داشتند و از جمله اشراف اهل البیت محسوب می شدند و حالات ایشان در تاریخ قم که از کتب معتمده شیعه است معلوم می شود و از احفاد او است سیّد عبیداللَّه ابن موسی ابن احمد که ترجمه او در فهرست شیخ منتجب الدین مذکور است و از جمله مشایخ شیعه بوده و اولاد او غالباً در قم و ری بودند و از آنجا به قزوین و همدان و خراسان و کشمیر و هند و سایر بلاد منتشر شدند و الآن در بلاد شیعه از اعظم طوایف سادات و اشرافند، زادهم اللَّه سودداً و شرفاً.

ص:۴۷



درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹